**سخنی در بارۀ لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز**

**میرزا محمّد، ملقّب به عبدالبهاء**

(حدیقهء عرفان - مجموعه ای از آثار قلم اعلی و الواح مبارکهء حضرت عبدالبهاء)

(ناشر: مجلّهء عندلیب – ۱۵۱ بدیع -– کانادا ص ۲۵۲)

علاءالدین قدس جورابچی

می ۲۰۱۲ میلادی

**فهرست**

۱- متن لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲- پیش گفتار

۳- قصیدهء مبارکهء "ساقی از غیب بقا"

۴- شرح معانی و مفاهیم مصطلحات و تمثیلات در لوح حضرت عبدالبهاء

۵- ابیاتی چند از قصیدهء حکیم سنائی غزنوی

۶- واژه نامه به ترتیب حروف الفبا

**هوالابهی**

"درویش، جهان سوخت از این نغمهء جانسوز الهی وقت آنست کنی زنده از این نالهء زار"

ای مشتعل به نار موقدهء الهیّه شجرهء طوبی و سدرهء منتهی در وادی ایمن بقعهء مبارکه غرس شد و در ذروهء طور سینا قد برافراخت و در وادی طُوی شکوفه بشکفت و به نفحات قدس آفاق را معطّر نمود. و نار موقدهء ربّانیّه در این شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه برافروخت و ندای الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود. صدهزار کلیم فریاد أَرِنی برآورد و صد هزار طور حقایق از این تجلّیات ربّانیّه مندکّ گشت و صد هزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت و صحرا بیفتاد و از هر سمت آواز و "أَشْرَقَتِ الأَرضُ بِنورِ رَبّها" بلند شد و از ملکوت ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقایق لطیفه نازل گشت و نغمات و ترنّمات محامد و نعوت الهیّه از طیور حدائق قدس بلند شد و ما هنوز مخمود و افسرده در زاویهء خمول خزیده و به آلایش شئون این دار جنون چسبیده. نه ناله ای نه آوازی نه نغمه ای نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه جانسوزی. طیور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی به ابدع نغمات رحمانی برشاخسار توحید نسرایند چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه فصلی هستند. پس از بهار خزانست و بعد از اردیبهشت فصل دی پر خمار. آیا منتظر چه باشیم و چه ایّامی آرزو نماییم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و جولانی نماییم و ساز و آوازی آغاز کنیم. از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جغدان بی حیا نهراسیم. چه اگر سینه درند مرهم فوز به ملکوت ابهی موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلی مشهود و اگر لانه و کاشانه ضبط و خراب نمایند الحمدلله آشیانه در سدرهء منتهی محقّق و مثبوت. پس از چه ترسیم و از چه اذیّتی بهراسیم.

"گر دُرّ عطا بخشد، اینک صدفش دلها ور تیر بلا آید، اینک هدفش جانها"

والبهاء علی اهل البها ء - عبدالبهاء ع

(حدیقهء عرفان - مجموعه ای از آثار قلم اعلی و الواح مبارکهء حضرت عبدالبهاء – ناشر: مجلّهء عندلیب – ۱۵۱ بدیع -– کانادا ص ۲۵۲)

**"پیش گفتار"**

**لوح مبارک مصدّر به "هُوَالأَبهی" و با مطلع:**

**" درویش، جهان سوخت از این نغمهء جانسوز الهی وقت آنست کنی زنده از این نالهء زار"،**

به اعزاز میرزا محمّد و به روایتی درویش میرزا محمّد و ملقّب به عبدالبهاء، از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده است.

به نوشتهء جناب فاضل مازندرانی در کتاب "اسرارالآثار" جلد چهارم – ص ۳۰۹:

".... در آن دور بسیاری از بهائیان، ذکور مَوالید خود را بنام عبودیّت ابهی، عبدالحسین و برخی عبدالبهاء نام کردند و غصن اعظم، عبدالبهاء را به نوعی که در ذیل نام آقا ذکر است، آقا و غصن اعظم می خواندند. و بعد از صعود ابهی، ثابتین بر عهد به نام "مولی الوری" و "سرّاللّه" و "سرکار آقا" و به مراتب فوق ذلک در اشعار و آثار و گفتار خود شهرت دادند و موجب تعرّض شدید ناقضین گردیدند. لذا غصن اعظم خود را به نام "عبدالبهاء" تشهیر کرده، آن را امضاء آثار خود قرار دادند و مکرّراً مؤکّداً نوشتند که جز بدین نام نخوانند و جز بعبودیّت ابهی نستایند. و از آن گاه، نام "عبدالبهاء" اختصاص یافت و دیگری فرزند خود را به آن مسمّی نکرد ..."

در این جا ناگفته نماند که حضرت عبدالبهاء در لوحی به اعزاز یکی از بهائیان بشرویه که والدین او نامش را "عبدالبهاء" گذارده بودند و او پس از صعود حضرت بهاءالله، به پاس احترام و بزرگداشت غصن اعظم، مرکز عهد و پیمان که نام و لقب "عبدالبهاء" را برای خود برگزیده بود، خود را "عبدالوهّاب" نام گذارد، چنین می فرمایند:

بشرویه – جناب میرزا عبدالبهاء علیه بهاءالله الابهی

هوالله- ای عبدالبهاء گویند انسان بالفطره در امور مهمّه از شریک و سهیم گریزان است و از جمله حالت طفل شیرخوار را بر این مدّعا گیرند که از پستانی شیرخورد و پستان دیگر مادر را در دست گیرد که مبادا طفل دیگر شریک و سهیم شود. ولی جای عجب این جاست که این گمنام در این نام صد هزار کرور شریک غلیظ آرزو نماید که افواج شرکا در این نام و نشان اسماً و رسماً چون امواج شرق و غرب را احاطه نمایند و این تاج چون سراج بر مفارق کلّ من علی الارض چون آفتاب وهّاج بدرخشد. ع ع "

 (کتاب "بشرویه، زادگاه جناب ملّا حسین- باب الباب" – نگارش و تألیف: دکتر فیروز براقی – بنیاد فرهنگی نحل – ۲۰۱۰ م. ص ۲۳۶)

باری، با نگرشی به چگونگی گفتار و فحوای کلام آن حضرت در این لوح مبارک، چنین دریافت و استنباط می گردد که شاید زمان صدور آن در سالهای نخستین جلوس مرکز عهد و پیمان بر اریکهء میثاق بوده است.

بیت مَطلَع این لوح، بیت مَقطَع قصیدهء " ساقی از غیب بقا " ازآثار منظوم نازله از قلم حضرت بهاءالله است در شهر سلیمانیّه، در کردستان عراق به سال ۱۲۷۱ هجری قمری. این قصیده شامل پانزده بیت است و تخلّص آن حضرت "درویش" است.

توضیح آن که، حضرت بهاءالله پس از یک سال اقامت در بغداد، در اثر رشک و حسد و کینه و دشمنی و نافرمانی و عناد و فتنه و فساد میرزا یحیی ازل، برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان و هواداران او به سرکردگی سیّد محمّد اصفهانی، در ماه رجب سال ۱۲۷۰ هـ. ‌ق. (آپریل ۱۸۵۴ میلادی) به ناگهان، بدون اطّلاع و آگاهی کسی حتّی از خانواده و بستگان، به همراهی یکی از ملازمان وفادار به کردستان عراق هجرت نمودند و مدّت دو سال (۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ هـ. ‌ق. - ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ میلادی) در کوه سرگلو و شهر سلیمانیّه رحل اقامت افکندند و در این مدّت آن حضرت به نام درویش محمّد ایرانی معروف بودند.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان دربارهء این مهاجرت و سبب و حکمت آن چنین می فرمایند: "... و این عبد در اوّل ورود در این ارض (مراد بغداد) چون فی الجمله بر امورات محدثهء بعد اطّلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از این که کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و منظور نه. اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آن چه بعد از رجوع ملاحظه شد..." (چاپ آلمان- ۱۵۵ بدیع- ۱۳۷۷ شمسی ص۱۶۶ و ۱۶۷)

باری، حضرت عبدالبهاء در نیمهء نخستین این لوح مبارک، معانی و مفاهیم روحانی و باطنی برخی از مصطلحات و تمثیلات مندرج در کتب مقدّسّهء ادیان پیشین را که در عرف پیروان آن بیشتر جسمانی و ظاهری انگاشته و پنداشته شده است را با بیانی فصیح و بلیغ، تازه و نوین به رشتهء تحریر کشیده اند و هم زمان، چگونگی پیدایی و پدیداری شواهد و مصادیق آن را در ظهور حضرت بهاءالله به روشنی، به گونه ای کوتاه باز گفته اند. و سپس در نیمهء دوم این لوح، از سویی احباب را هشیار می کنند و هشدار می دهند که با همهء این احوال، به فرمودهء آن حضرت:" ما هنوز مخمود و افسرده در زاویهء خمول خزیده و به آسایش شئون این دار جنون چسبیده نه ناله ای و نه آوازی نه نغمه ای نه سازی". و از سوی دیگر، آنان را تشویق و ترغیب می نمایند و از جمله می فرمایند: "از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جغدان بی حیا نهراسیم"، که شرح آن پس از این خواهد آمد. و سرانجام این لوح مبارک را با این بیت از حکیم سنائی غزنوی به پایان می رسانند:

**"گر دُرّ عطا بخشد، اینک صدفش دل ها ور تیر بلا آید، اینک هدفش جان ها"….**

**قصیدهء مبارکهء "ساقی از غیب بقا"**

"ساقی از غیب بقا بُرقَع برافکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آن چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که این مستور شیدایی در آید در خروش تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار

نار عشقی برفروز و جمله هستی ها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشّاقان گذار

تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چشی خمر بقا از لعلِ نوشینِ نگار

پای نه بر فرق ملک آن گه درآ در ظلّ فقر تا ببینی مُلک باقی را کنون از هر کنار

گر خیال جان همی هستت به دل این جا میا گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل "بهاء" داری طلب گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار

تا ببینی طور موسی طائف این جا آمده تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بی قرار

تا بیابی دفتر توحید از زلفَین دوست تا بخوانی مُصْحف تجرید از خَدَّین یار

هین بکش خمر فرح از چشمهء حیوان عشق تا به فیروزی سراندازی همی درپای یار

مردگانند در این انجمن اندر ره دوست ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

تا که برپرند اطیار وجود از سجن تن تا فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار

**درویش، جهان سوخت از این شعلهء جانسوز الهی وقت آنست که کنی زنده از این نغمهء زار"**

(مائدهء آسمانی - جلد چهارم - تألیف: جناب اشراق خاوری - چاپ مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری

– طهران -سال ۱۲۹ بدیع ص ۲۰۹ تا ۲۱۱)

**"شرح مفاهیم و مصطلحات و تمثیلات در لوح حضرت عبدالبهاء"**

**"نار موقدهء الهیّه" -** آتش افروختهء الهی و مراد:نار فروزان ظهور الهی و آتش افروختهء آئین یزدانی در ظهور حضرت بهاءالله است. (رجوع کنید به موضوع "در وادی اَیمن بقعهء مبارکه غرس شد" و موضوع: "و نار موقدهء ربّانیّه در این شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه برافروخت.....)

**"شجرهء طوبی" \_** درخت طوبی. در عرف اسلامی، طوبی نام درختی است در بهشت و نیز نامی است برای بهشت. در لغت به معنای: پاک – پاکیزه - نیکو و خوش و خوشا، آمده و تأنیث کلمهء "أَطیب" است. در این لوح، مراد: شجرهء ظهور حضرت بهاءالله است.

**"سدرهء منتهی" -** در آثار بهائی مقصود از سدرهء منتهی، به طور عموم، شجرهء مظاهر ظهور الهی است. و در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از سدرهء منتهی به طور خصوص، حضرت بهاءالله، شجرهء مظهر ظهور الهی در این دور و زمان است که شناسایی وعرفان خداوند تنها و فقط به شناسایی و عرفان او امکان پذیر و میسّر است و به سخن دیگر، آخرین مرحلهء شناسایی و اوج عرفان آدمی است. توضیح آن که به اعتقاد مسلمانان برابر آیات ۷ تا ۱۵ در سورهء "نجم" در قرآن، هنگامی که پیامبر اسلام به معراج رفت، سرانجام به سدرهء منتهی (آخرین درخت) واقع در بالاترین نقطهء جنّت در آمد که آن سوی آن بشر و ملائکهء آسمان فراتر قدم نگذارده اند: "و هُوَ بالأفُقِ الأعلی ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی. فَکانَ قابَ قَوْسَیْن أَوْ أَدنی فَأَوْحی إلی عَبْدِهِ ما أَوْحی ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی أَفَتُمارونَهُ عَلی ما یَری و لَقد رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَةِ المُنتَهی. عِنْدَ ها جَنَّةُ المَأْوی"

ترجمه: و جبرئیل در افق اعلی بود. و سپس نزدیک و نزدیک تر آمد، به اندازهء دو کمان بلکه کمتر از آن. پس خداوند وسیلهء او به بنده اش، پیامبر، آن چه را که می خواست وحی کند، وحی فرمود. و پیامبر آن چه را که به قلب و فؤاد بدید باطل و دروغین نانگاشت. پس آیا شما در بارهء آن چه که او بدید، چون و چرایی دارید؟ و هر آینه پیامبر، جبرئیل را برای بار دیگر در کنار سدرهء منتهی نزدیک جنّت مأوی بدید.

جناب فاضل مازندرانی در کتاب "اسرارالآثار " جلد سوم ص ۱۳۵ و ۱۳۶ - زیر عنوان "سدرة المُنْتَهی" چنین آورده است: "سِدر و سِدرة عربی و کُنار به فارسی در قرآن و آثار اسلامیّه به عنوان درخت بهشتی و مخصوصاً سدرة المنتهی، با تجلیل بسیار مذکور است و در سورهء "النَّجم" در توصیف بسیار بلیغ و جلیل رؤیت فرشتهء وحی است، قوله: و لَقد رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدرَة المُنتَهی عِندَها جَنَّةُ المَأوی إذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی" مفاد آن که، پیمبر، باری دیگر نیز نزد آخرین سدره که باغ مأوی و مسکن آن جاست و آن درخت را فرا گرفتنی ها فرا گرفته بودند، فرشته را دید - و این در نظر تفسیر و تأویل معنوی و رمزی مستَقِرّ بر بناء تشبیه مظاهر مقدّسهء الهیّه به اشجار می باشد چنان که در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و عرفای ایران تعبیر به سرو می گردد..."

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس خطاب به علمای ادیان چنین می فرمایند:

"قل یا معشر العلماء...تبکی علیکم عین عنایتی لأنّکم ما عرفتم الّذی دعوتموه فی العشیّ و الاشراق و فی کلّ اصیلٍ و بکور. توجّهوا یا قوم بوجوهٍ بیضاء و قلوبٍ نورآء إلی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی إنّه لا إله إلّا أنا المهیمن القیّوم" (بند ۹۹ و ۱۰۰) \_:مضمون فارسی: بگو ای گروه علما، چشم عنایت من برای شما می گرید زیرا کسی را که شب و روز و به هنگام غروب آفتاب و طلوع آن، او را به خود می خواندید، نشناختید. ای مردمان، با چهره های رخشان و تابناک و دل های روشن و پاک به سوی بقعهء مبارکهء حمراء، یعنی جایگاه ظهور یزدان،روی آورید که از آن سدرهء منتهی، یعنی مظهر ظهور خدا ندا می کند که نیست خدایی جز من که همگان را حافظ و پشتیبانم و همیشه پاینده و جاودان.

و نیز در لوح به اعزاز ملّا عبدالوهّاب قوچانی چنین می فرمایند: بگو لله الحمد امروز افق سماء عرفان به آفتاب حقیقت روشن و منوّر. مکلّم طور بر عرش ظهور مستوی. از حفیف سدرهء منتهی کلمهء مبارکهء: "قد أتی الموعود اصغا می شود" (مجموعهء الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر ص ۱۶۲)

**" در وادی اَیمن بقعهء مبارکه غرس شد" -** وادی ایمنِ بقعهء مبارکه، در عرف اسلامی برابر آیات ۲۹ و ۳۰ سورهء قَصَص در قرآن، همان وادی یا بیابان و زمین مقدّس است در تورات، سفر خروج باب سوم آیات۱ تا ۶ که در آن جا حضرت موسی آتشی افروخته بدید و ندای خداوند را بشنید: فلمّا قَضی موسَی الأجَلَ وَ سارَ بأَهْلِهِ ءَانَسَ مِنْ جانِب الطّور ناراً قالَ لأَهْلِهِ امْکُثوا إِنِّی ءَانَسْتُ ناراً لَعَلِّی ءَاتِیْکُمْ مِنها بِخَبرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النّارلَعَلَّکُمْ تَصْطَلونَ. فَلَمّا أَتَیها نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الوادِ الأَیْمنِ فی البُقْعَةِ المُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ یا مُوسی إِنِّی أنَا اللهُ رَبُّ العالَمیْنَ " ترجمه: پس از آن که موسی مدّت خدمت و تعهّد خود را (به پدر زنش شعیب پیغمبر (قرآن) یا یَتْرون کاهن (تورات) به خاطر مَهْر زوجه اش، صفورا) به انجام رسانید و با خانواده اش عزم سفر کرد، از سوی کوه طور آتشی بدید. به خانواده اش گفت: در این جا بایستید، زیرا من آتشی دیده ام، اینک بدان سو می روم که شاید خبری برای شما بیاورم و یا پاره ای از آن آتش، تا با آن گرم شوید. پس چون موسی به نزدیک آتش رسید، از کرانهء وادی ایمن (جانب راست بیابان) در زمین مبارک، ندا از درخت برآمد که ای موسی، به راستی من هستم خداوند، پروردگار عالمیان.

در تورات، سفر خروج باب سوم، آیات ۱ تا ۶ در این باره چنین آمده است: "و امّا موسی گلهء پدرزن خود یَترون، کاهن مدیان را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد، آمد. و فرشتهء خداوند در شعلهء آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است، امّا سوخته نمی شود. و موسی گفت، اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته،.چرا سوخته نمی شود؟ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میان بوته ندا در داد و گفت: ای موسی ! ای موسی! گفت: لبّیکَ، گفت: بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پای هایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدّس است. و گفت: من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب. آن گاه موسی، روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد".

به گفتهء حافظ:

 " شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا، موعد دیدار کجاست؟"

و نیز به سرودهء شیخ محمود شبستری در " گلشن راز"

" درآ در وادی ایمن که ناگاه درختی گویدت إِنّی أَنا الله"

در این جا، توضیح آن که به راستی و در حقیقت، حضرت موسی پرتو روشنی بخش ایزدی را با چشم دل در طور جان بدید و ندای جانفزای یزدانی را با گوش هوش از درخت افروختهء هیکل روحانی خویش بشنید.

باری، در این لوح به مجاز، مراد از وادی ایمن بقعهء مبارکه، ارض مشیّت الهیّه است که درخت ظهور حضرت بهاءالله در آن کاشته شد و به تدریج نشو و نما نمود.

**"و در ذُروهء طور سینا قد برافراخت "** - طور سینا، جبل سینا، کوه طور و یا جبل موسی، نام کوهی است در شبه جزیره سینا واقع در شمال شرقی مصر و از سرزمین های وابسته به آن که حضرت موسی برابر تورات، سفر خروج باب سوم، آیات ۱ تا ۶ و هم چنین قرآن، سورهء قصص آیات ۲۹ و ۳۰ چنان که در موضوع پیش گفته شد و نیز در قرآن سورهء طه آیات ۹ تا ۱۴ چنان که در موضوع بعد خواهد آمد، در آن پرتو الهی را بدید و ندای جانفزای یزدانی را بشنید و به پیامبری از سوی خداوندگار برگزیده گردید. به گفتهء سنائی:

" هر که در مصر شود یوسف چاهی نبود و آن که بر طور شود موسی عمران نشود "

در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از ذروهء طور سینا به مجاز، مقام و جایگاه والای شجرهء ظهورحضرت بهاءالله است

**"و در وادی طُوی شکوفه بشکفت و به نفحات قدس آفاق را معطّر نمود"** - وادی طُوی در قرآن نام وادیی است که موسی در آن وادی، کلام الهی را بی واسطه شنید. و آن را وادی یا زمین مقدّس نیز گویند. به تورات سفر خروج، باب سوم، آیات ۱ تا ۶ چنان که در موضوع " در وادی ایمنِ بقعهء مبارکه غرس شد "، نوشته آمد، رجوع شود.

در این باره در قرآن سورهء طهٰ آیات ۹ تا ۱۴ چنین آمده است:

"وَ هَلْ أَتَیٰکَ حَدیثُ مُوسی. إذْ رَءا نارا ًفَقالَ لِأَهلِهِ امْکُثُوا إنِّی ءَانَسْتُ ناراً لَعَلِّی ءَاتِیکُم مِنْها بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَی النّار هُدیً. فَلَمّا أَتَیٰها نُودِیَ یا مِوسی. إنَّی أنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إنّکَ بِالوادِ اَلْمُقَدّسِ طُوی. وَ أنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی. إنَّنِی أنَا الله لا إلهَ إِلّا أنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلوٰةَ لِذِکری " ترجمه: ای محمّد، آیا داستان موسی به آگاهی تو رسیده است؟ هنگامی که موسی آتشی را بدید، به خانواده اش گفت: در این جا بایستید. زیرا من آتشی را دیده ام، شاید بتوانم برای شما پاره ای از آن آتش را بیاورم و یا این که به واسطهء آن راه راست و درست باز یابم. پس چون به نزدیک آتش آمد، ندا داده شد که ای موسی، به راستی منم پروردگار تو. اینک کفش هایت را از پا بدر آر، زیرا که تو در وادی مقدّس طُوی هستی. من ترا برگزیده ام، پس به وحی و الهام من گوش فرا ده. به راستی من خدا هستم و نیست خدایی جز من. پس تنها مرا پرستش نما و به سپاس و ستایش من نماز گزار.

در این جا ناگفته نماند که میرزا بزرگ وزیر نوری، پدر بزرگوار حضرت بهاءالله با دستخط زیبای خود دو بیت زیر را روی تخته چوبی نوشته بوده که بر دیواری در بیت ییلاقی او در قریهء تاکر در اقلیم نور مازندران، نصب بوده است:

"بر درگه دوست چون رسی گو لَبَّیک کان جا نه سلام راه دارد نه عَلَیک"

"این وادی عشق است نگهدار قدم این ارض مقدّس است فَاخْلَع نَعْلَیْک"

باری، در این لوح مبارک به مجاز، مراد از "وادی طُوی" همان مقام و جایگاه والای شجرهء امر حضرت بهاءالله است که پس از ظهور و افراشتگی، به برگ و شکوفه و گل آراسته شد و سایه بر عالمیان انداخت و از نفحات مشکین خود، آفاق جهان را خوشبو و معطّر ساخت.

**"و نار موقدهء ربّانیّه در این شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه برافروخت و ندای الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود"**

در قرآن سورهء نور آیهء ۳۵ در بارهء " شجرهء لا شرقیّه و لاغربیّه " چنین آمده است: " الله نورُ السَّمواتِ و الأَرْضِ مَثَلُ نورِهِ کَمِشْکوةٍ فِیها مِصْباحٌ المصْباحُ فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍلاشَرقیَّةٍ و لا غَرْبیّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَم تَمْسَسْهُ نارٌ نورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یشاءُ وَ یَضْرِب ُاللهُ الأمثالَ لِلنّاسِ وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ" - ترجمه: خداوند نور آسمان ها و زمین است. مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه ای است. و این آبگینه ستارهء درخشانی را ماند که از شجرهء مبارکهء لا شرقیّه و لاغربیّهء زیتونه افروخته شود. بزودی روغن آن روشنی بخشد، گر چه آتشی آن را نرسیده باشد، نور در نور است. و خداوند کسی را که بخواهد به سوی نورش هدایت و راهنمایی می نماید. و خداوند برای مردمان مَثل ها می آورد و خداوند از همه چیز آگاه است.

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان دربارهء شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه در رابطه با ظهور حضرت موسی چنین می فرمایند: "موسی بن عمران... در وادی مبارکه که برّیّهء سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان احدیّه را از شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقدهء ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت" (چاپ آلمان - ۱۵۵ بدیع - ص ۳۵ و ۳۶)

جناب اشراق خاوری در کتاب "قاموس ایقان" در بارهء "شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه" چنین می نویسد: "این اصطلاح در قرآن مجید، سورة النّور نازل شده است و به مظاهر مقدّسهء الهیّه که به هدایت مردم مأمور می شوند، اطلاق می گردد. در سورة النّور تجلّی الهی را به شجرهء زیتونه تشبیه فرموده و مقصود از آن حقیقت مظاهر مقدّسهء الهیّه است که از آن به شجره تعبیر فرموده که از آن ندای جانفزای روحانی به سمع جهانیان می رسد و به نار محبّت الهیّه مشتعل می شوند.و مقصود از لاشرقیّه و لاغربیّه آن است که آن تجلّیات و آثار عظیمه که از شجرهء الهیّه ظاهر می شود از حدود و ثغورعالم بشری خارج و متعلّق به جهان نامحدود و عالم غیب الهی است که به هیچ وجه محدود به حدود شرق و غرب نیست. یعنی آن کمالات و انوار ساطعه از شجرهء مظهر امرالله مقتبَس از شئون عالم بشری و علوم جهانِ محدود انسانی نیست بلکه مقتبس از عالم غیب غیر محدود و منتسب به تجلّیات غیبیّهء حضرت ربّ الجنود است. به این معنی که مظاهر مقدّسه آثارشان بالفطره است و اکتسابی نیست که محدود و منتسب به شرق و غرب باشد، شجرهء وجودشان به نور الهی روشن است و قلوب مقدّسشان محلّ تجلّی انوار غیب نا متناهی است" (جلد دوم - مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری - ص ۹۰۸ و ۹۰۹)

 حضرت عبدالبهآء در یکی از الواح در بارهء نار موقدهء الهیّه و شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه و ندای مجلّی طور چنین می فرمایند:

هو الله - ای مُقتبِس نور هدی حضرت موسی کلیم الله فیض نور هویّت را از نار موقدهء در شجرهء خضرآء مشاهده نمود و استماع ندآء فرمود وإِنّی اَجِدُ عَلَی النّارِ هُدیً گفت و إنّی آنَسْتُ ناراً فریاد بر آورد. الحمد لله که آن نار موقدهء الهیّه در شجرهء مبارکهء لاشرقیّه و لاغربیّهء انسانیّه شعله بر افروخت و ندای جانفزای مجلّی طور به سمع روحانیان شرق و غرب رسید و صوت تهلیل و تکبیر از وادی ایمن برخاست. بقعهء مبارکه چنان روشن شد که انوارش بر آفاق بتافت. سبحان الله این خلق جَهول هنوز جَحود و جَدولند و إِنّ هذا لَشَیْءٌ عُجاب گویند و استغراب نمایند.جلوهء انوار را در کهسار جائز دانند ولی سطوع نور هویّت را از فجرساطع انسانی محال و ممتنع شمرند. این چه نادانی و این چه سرگردانی. حمد کن خدا را که کشفِ غِطا نمودی و پیمانهء عطا پیمودی. پرتو تجلّی یافتی و نور حقیقت شناختی و نرد محبّت باختی و کار دنیا و آخرت ساختی. فَاشْکُرِالله رَبَّکَ عَلیٰ هذا الفَضلِ العظیم..." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ششم - ص ۲۱۳)

و حضرت بهاءالله در لوح بسیط الحقیقه در این باره چنین می فرمایند:

".. در حکیم سبزواری مشاهده کن. در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می شود که موسائی موجود نه و الّا زمزمهء إِنّی أَنا الله در هر شجری موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلّم نموده و مقصود آن که عارف بالله به مقامی صعود می نماید که چشمش به مشاهدهء انوار تجلّی مجلّی منوّر و گوشش به اصغاء نداء او از کلّ شیء فائز. این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنان چه اظهار نموده اند. این مقام قول. ولکن مقام عمل مشاهده می شود ندای سدرهء الهیّه را که بر اعلی البقعه ما بین بریّه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلی النّداء کلّ را ندا می فرماید ابداً اصغاء ننموده. چه اگر اصغاء شده بود به ذکرش قیام می نمود. حال باید بگویم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ وحبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده. أَوْ عَرَفَ و سَتَرَ أَوْ عَرَفَ و أَنْکَرَ. باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوارحضرت معلوم از افق اسم قیّوم محروم مانده اند..." (مجموعهء اقتدارات ص ۱۱۱ تا ۱۱۳)

ناگفته نماند که در لوح مذکور، اشارهء حضرت بهاءالله به یک بیت از یکی از غزلیّات حاج ملّا هادی سبزواری متخلّص به "اسرار"، حکیم و فیلسوف مشهور اسلامی در قرن سیزدهم هجری قمری است که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به اعزاز یکی از بهائیان مشهد در بارهء آن چنین می فرمایند: "هوالله - ای مفتون حقیقت... ملاحظه فرما حضرت بهاءالله مرقوم فرموده که جناب مرحوم مغفور حاجی ملّا هادی سبزواری در غزلی از حقیقت دمی زده اند و یک بیت از آن شعر این است:

موسی نیست که آواز أَنا الحق شنود ور نه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست

این آهنگ را حتّی از هر گیاهی و خار وخسی می شنید ولی چون از شجرهء مبارکه این ندا بلند شد محروم از استماع گشت و گفت نه صدائی است و نه ندائی. ملاحظه فرمائید سمعی که از خار و خس چنین نِغَمی احساس می نمود از گل حقیقت در چمنستان معرفت و گلبانگ بلبل معانی و درس مقامات معنوی بی خبر. پس معلوم شد مجاز هر چند دم از حقیقت زند خبر ندارد. بی بصر هر چه ستایش آفتاب کند محجوب است و مزکوم هر چند نعت طیب مشموم نماید محروم است. الحمدلله مشام آن مهر پرور به نفحات الهی معطّر و هذا من فضل ربّک الجلیل الاکبر و علیک البهاء الابهی. بهجی۲۵ محرّم سنهء۱۳۳۹ ع ع" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد سوم - ص ۲۰۷و ۲۰۸)

توضیح آن که: در این مصرع دو فعل نفی (نیست) معنی اثبات دهد، یعنی (حتماً) هست. به گفتهء حافظ:

"روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منّت خاک درت بر بصری نیست که نیست"

باری، در این لوح، مراد حضرت عبدالبهاء از "شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه" به طور خصوص، شجرهء روحانی وجود و ظهور حضرت بهاءالله در این دور و زمان است و مقصود از "نار موقدهء ربّانیّه" آتش افروختهء ظهور و وجود روحانی آن حضرت که از آن سروش یزدانی برآمد و مظهر ظهور رحمانی پرده از رخ برانداخت و روی را آشکار و هویدا ساخت.

در این جا این نیز ناگفته نماند که به طور عموم، مراد از شجرهء "لاشرقیّه و لا غربیّه" شجرهء امر الهی و به سخن دیگر، درخت آئین جامع یزدانی است.

حضرت ولی امرالله در توقیع نوروز سال ۱۱۰ بدیع (۱۳۳۲ شمسی) به اعزاز بهائیان مشرق زمین در این باره چنین می فرمایند:

"ملاحظه نمائید که شجرهء لاشرقیّه و لاغربیّه که در عهد آدم ید قدرت الهیّه در ارض مشیّت غرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح در جزیرة العرب در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان در عهد حضرت زردشت و حضرت بودا و سایر انبیای الوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین در مدّت شش هزار سال متدرّجاً نشو و نما نموده ... این شجرهء الهیّه شجرةٌ أَصْلُها ثابتٌ فی ارضِ الکبریاء و فَرْعُها فِی السَّماء که ادیان عتیقه در ادوار مختلفه از این اصل قدیم منشعب و متفرّع در سنهء ستّین در اقلیم فارس در مدینهء طیّبهء شیراز بر اثر ظهور قائم موعود... ثمرهء ازلیّهء جنیّهء قدسیّه اش را که در هویّتش مکنون و مخزون بوده پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکارنمود و عالم کون را پس از طیّ مراحل طفولیّت و صباوت به مقام بلوغ ذاتی برسانید. و این ثمر... لطیف "زیتونةٌ لاشرقیّةٌ و لاغربیّه"... مدّت شش سنه در آسیاب محن و بلا... معصور گشت و عاقبة الامر در خطّهء آذربایجان در اثر رزیّهء عظمی و شهادت کبری خود را در سبیل ظهور و اشراق "بهاء السّموات و الارض" فدا نمود. سپس در سنهء تسع و در زندان ارض طا... زَیْت این ذبح اعظم و دُهْن لطیف آن شهید اکبر... مشتعل و روشن گشت و بر اثر تجلّی روح اعظم بر قلب ممرّد الطف جمال قدم... رشحی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان در ظلمت آن زندان مبذول گشت. سپس آن لمعهء نور... در مدّت ده سال در پس حجبات و سبحات اهل غلّ و بغضاء در مدینة الله مقنوع گشت و پس از انقضای سنین مهلت در حین حرکت سلطان ظهور از دار السّلام بغداد به مدینهء کبیره مصباح محجوب و مغطوء جلوه ئی شدید بنمود و در انتهای واحد از بحبوحهء رضوان پرتو بر عالمیان بیفکند. متعاقباً در ارض سرّ... در بدایت ثمانین مصباح الهی به فرمودهء جمال ابهی دربلّور اخری مشتعل گشت"

**"صد هزار کلیم فریاد "أَرِنی" برآورد و صد هزار طور حقایق از این تجلّیات ربّانیّه مندکّ گشت و صد هزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت و صحرا بیفتاد "** - در تورات، سفر خروج باب ۳۳ آیات ۱۸ تا ۲۳ در بارهء خواستار شدن موسی، دیدار پروردگار را، چنین آمده است: "عرض کرد مستدعی آن که جلال خود را به من بنمائی. گفت: من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذرانم و نام یَهوه را پیش روی تو ندا می کنم و رأَفت می کنم بر هر که رؤف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. و گفت: روی مرا نمی توانی دید زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند. و خداوند گفت: اینک مقامی نزد من است، پس بر صخره بایست. و واقع می شود که چون جلال من می گذرد، ترا در شکاف صخره می گذارم و ترا به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. پس دست خود را خواهم برداشت تا قَفای مرا ببینی امّا روی من دیده نمی شود ."

و در قرآن، سورهء أعراف آیهء ۱۴۳ در این باره چنین آمده است: " وَ لَمّا جاءَ موُسی لِمِیْقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ، قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرینِی وَ لکنِ انْظُرْ إلَی الجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکاَنَهُ فَسَوْفَ تَرینِی فَلَمّا تَجَلَّی رَبُّهُ للْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَ خَرَّ مُوسَی صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبتُ إلیْکَ وَ أنَا أوَّلُ الْمُؤمِنِیْنَ " \_ ترجمه: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او تکلّم کرد، موسی گفت: پروردگارا، خود را به من بنما تا ترا ببینم. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید. با این همه، به این کوه نظر انداز. چنان چه کوه بر جای خود ثابت و پایدار ماند، تو هم مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگار بر کوه تجلّی کرد، کوه را ویران و با خاک یکسان ساخت و موسی نیز بیهوش به روی خاک افتاد. و پس از آن که به هوش آمد، گفت: شکوه و جلال از آنِ توست، به سوی تو توبه و بازگشت می نمایم و من اوّل مؤمن هستم.

ناگفته نماند که یکی از شعرای ظُرفا در این زمینه، ظریفانه چنین سروده:

"چو رسی به کوه سینا "أَرِنی" نگفته بگذر که نیرزد این تمنّا به جواب "لَنْ تَرانی"

تو بدین جمال زیبات اگر به حشر آیی "أَرِنی" بگوید آن کس که بگفت "لَنْ تَرانِی!" (لغت نامه دهخدا )

باری، در این بیان، مراد و جوهر کلام حضرت عبدالبهآء این است که، با برآمدن سروش یزدانی از میانهء درخت افروختهء ظهور حضرت بهاءالله، مظهر ظهور الهی، صد هزار انسان به مثابه موسی، فریاد "أَرِنی" بر آورد و خواستار دیدار روی او گردید و خواهان ایمان و ایقان به او شد و صد هزار کوه حقایق و عقاید و اوهام و خرافات انسانی به منزلهء صخرهء سینا از سطوت و هیبت انوار ظهور یزدانی، از هم بپاشید و با خاک یکسان گردید و صد هزار نفس آزاده و وارسته، همانند موسی، از شکوه و هیمنهء تجلّی ظهور الهی، در آن هنگام، مدهوش، بر روی خاک بیفتاد و به سخن دیگر، مؤمن و موقن شد و خاکسار درگه او گردید.

**"و از هر سمت آواز "وَ أَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبّها" بلند شد** - یعنی، از گوشه و کنار جهان، مؤمنان نوید طلوع آفتاب ظهور کلّی الهی و مژدهء فرارسیدن روز رستاخیز روحانی را به گوش دور و نزدیک رسانیدند.

در این بیان، عبارت: و زمین به نور پروردگارش روشن می شود، مأخوذ از آیهء ۶۹ سورهء زُمَر در قرآن دربارهء رویدادهای روز قیامت در زمان آخر است: "وَ أَشْرَقَتِ الأَرضُ بِنورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الکِتابُ وَ جِاْیءَ بالنَّبیّیْنَ وَ الشُّهداءِ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالحَقِّ وَ هُم لایُظْلَمونَ" - ترجمه: و زمین به نور پروردگارش روشن می شود ونامهء اعمال مردمان در پیشگاه خداوندگار نهاده می گردد و پیامبران و شاهدان به نزد خدا خوانده می شوند و میان مردمان به عدل و داد قضاوت و داوری می گردد و به آنان ظلم و ستمی نمی رسد.

**"و از ملکوت ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت"** در این گفتار، مراد حضرت عبدالبهاء این است که جمال اقدس ابهی پس از خرق پرده های اوهام و خرافات و کشف رموز و اسرار و ارائهء هدایات و ارشادات و تأسیس آئین بهائی و وضع احکام و قوانین و نصب پایه های کاخ نظم بدیع جهان آرا در مدت حیات عنصری در این عالم ادنی، از افق ابهی نیز، چنان که در کتاب مستطاب اقدس، امّ الکتاب، وعده فرمودند، ناصران و یاران امرش را از فیوضات جلیلهء خود و تأییدات بدیعهء خویش برخوردار ساخته اند: "و نراکم من أفقی الأبهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنودٍ من الملأ الأعلی و قبیلٍ من الملئکة المقرّبین " (بند ۵۳) - مضمون فارسی: ما شما را از افق ابهی می بینیم و کسانی را که بر نصرت و یاری امرمان قیام و اقدام نمایند، با لشکریانی از ملأ اعلی و گروه هایی از ملائکهء مقرّبان نصرت و یاری می دهیم.

**"و نغمات و ترنّمات محامد و نعوت الهیّه از طیور حدائق قدس بلند شد "** - در این بیان، مراد اهل بهاست که به خاطر نعمت وبرکت ظهور حضرت بهاءالله، قائم مقام یزدان در عالم امر و خلق در این دور و زمان، با شور و شوق و شعف هر چه بیشتر در بوستان ظهور او، چون پرندگان، به حمد و ثنا و شکر و سپاس خداوندگار، بانگ و آواز بر آوردند.

باری، حضرت عبدالبهاء سپس در نیمهء دوم این لوح مبارک، با گفتاری نغز و شیوا و شعر آسا، احباب را هشدار می دهند که با همهء این احوال و کیفیّات و رویدادها به فرمودهء آن حضرت: " ما هنوز مخمود و افسرده در زاویهء خمول خزیده و به آلایش شئون این دار جنون چسبیده. نه ناله ای نه آوازی نه نغمه ای نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه جانسوزی. طیور قدس اگر در این موسم بهاریِ قرن اعظم الهی به ابدع نغمات رحمانی بر شاخسار توحید نسرایند چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه فصلی هستند. پس از بهار خزانست و بعد از اردیبهشت فصل دی پر خمار. آیا منتظر چه باشیم و چه ایّامی آرزو نماییم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و جولانی نماییم و ساز و آوازی آغاز کنیم. "

پس از آن، آنان را تشویق و ترغیب می نمایند و دل گرمی و قوّت قلب می دهند و می فرمایند: " از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال تیز جغدان بی حیا نهراسیم. چه اگر سینه درند مرهم فوز به ملکوت ابهی موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلی مشهود و اگر لانه و کاشانه ضبط و خراب نمایند الحمدلله آشیانه در سدرهء منتهی محقّق و مثبوت. پس از چه ترسیم واز چه اذیّتی بهراسیم."

در این جا ناگفته نماند که در این بیان:

(الف) مراد از **"جور زاغان گلخن جفا"**، بی مهری و ظلم و ستم ناقضان عهد و پیمان است که پس از جلوس حضرت عبدالبهاء براریکهء میثاق، پندها و اندرزها و وصایای حضرت بهاءالله را درکتاب مستطاب اقدس و کتاب عهد و الواح دیگر بر طاق فراموشی و نسیان نهادند و نادیده انگاشتند و ره ناسازگاری و ستم گری و جور و جفا پیمودند و در برابر آواز بلبل گلستان عهد و میثاق، زاغ گونه در زباله دان اندیشه های ناپخته و خام، بانگ و فریاد برآوردند.

 (ب) مقصود از **"چنگال تیز جغدان بی حیا"**، چنگال تیز و برندهء مخالفت و دشمنی مخالفان و دشمنان بی شرم و شوم و جغدسان آئین جهان آرای حضرت بهاءالله است در آن دور و زمان.

باری، حضرت عبدالبهآء در پایان لوح، این بیت از حکیم سنائی غزنوی، عارف و شاعر نامدار قرن ششم هجری را که می گوید:

**"گر درّ عطا بخشد، اینک صدفش دل ها ور تیر بلا آید، اینک هدفش جانها "،**

مسک الختام گفتار می سازند که به زبان حال گویای این حقیقت است که ما در همه گاه و همه حال، بایستی از بادهء تسلیم و رضا به قضا، سر مست و مخمور و در راه تفویض و توکّل به مشیّت و ارادهء پروردگار، بی بیم و هراس، راهسپار باشیم.

این بیت از قصیده ای است در بیان استغنای معشوق لایزال و شوق ارباب حال که کوتاه شدهء آن چنین است:

"ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان ها وز حجّت بی چونی در صنع تو برهان ها"

"در ذات لطیف تو حیران شده فکرت ها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان ها"

"در بحرکمال تو ناقص شده کامل ها در عین قبول تو کامل شده نقصان ها"....

"مشتاق تو از شوقت در کوی تو سرگردان از خلق جدا گشته خرسند به خُلْقان ها"....

"از رشتهء جانبازی بردوخته دامن ها در ماتم بی باکی بدریده گریبان ها"

"صد تیر بلا پرّان بر ما ز هر اطرافی ما جمله بپوشیده از مهر تو خَفْتان ها"....

"بی رشوت و بی بیمی بر کافر و بر مؤمن هر روز برافشانی از لطف تو احسان ها "

"میدان رضای تو پر گرد غم و محنت ما روفته از دیده آن گرد ز میدان ها "....

"چون فضل تو شد ناظر، چه باک ز بی باکی چون ذکر تو شد حاضر، چه بیم زنسیان ها"

**"گر دُرّ عطا بخشی، آنک صدفش دل ها ور تیر بلا باری، اینک هدفش جان ها"**

"ای کرده دوا بخشی، لطفِ تو به هر دردی من درد تو می خواهم، دور از همه درمان ها "

"لطف تو همی باید، چه فایده از گریه فضل تو همی باید، چه سود ز افغان ها "

"ما غرقهء عصیانیم، بخشنده تویی یا ربّ از عفو نهی تاجی بر تارَک عصیان ها "

"بسیار گنه کردیم، آن بود قضای تو شاید که به ما بخشی از روی کرم آن ها "

"کی نامْ کهن گردد مجدود سنائی را نو نوچو می آراید در وصف تو دیوان ها "(\*)

(\*) دیوان حکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی - به اهتمام مدرّس رضوی

ناشر: کتابخانهء سنائی - چاپ سوم سال ۱۳۶۲ شمسی

**واژه نامه به ترتیب حروف الفبا**

استغراب نمودن : عجیب و غریب شمردن، نابخردانه شمردن، نامعقول دانستن

إنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجاب : براستی، این، چیز یا موضوعی است شگفت آور و حیرت انگیز

إنّی أَجِدُ عَلَی النّار هُدیً : به راستی من به واسطهء آن آتش، راه راست و درست را باز یابم

إنّی آنسْتُ ناراً : به راستی من آتشی را دیده ام

أَوْ عَرَفَ و أَنْکَرَ : یا شناخته و انکار کرده

أَوْ عَرَفَ وَ سَتَرَ : یا شناخته و پنهان داشته

آنک : کلمه ای است برای اشاره به دور اعم از زمان و مکان: آن گاه، آن جا در مقابل، اینک

بُرْقَع : نقاب، پرده، حجاب، روبند، روبند زنان (جمع براقع و براقیع)

بَرّیَّه : دشت ، صحرا، بیابان(ج: بَراری)

بی باکی : بی قیدی، بی بندو باری، لا ابالی گری، پای بند نبودن به دین و آئین

بی چونی(بیچونی):بی نظیری، بی مثالی، بی مانندی، بی همتایی(بی چون: نامی از نام های خداوند است، حضرت بیچون، قادر بی چون)

بیت مَطلَع: نخستین بیت غزل و قصیده است

بیت مَقطَع: آخرین بیت غزل و قصیده است

پر خُمار: پر درد و رنج، بسیار مست و مخمور، بسیار شراب زده (خُمار: درد و رنج که پس از رفتن و زایل شدن کیف شراب وجز آن حاصل شود، کلافگی وسر دردی که بر اثر زوال حالت مستی پیش آید

"شرابی بی خمارم بخش یا ربّ که با وی هیچ درد سر نباشد" (حافظ)

پیمانهء عطا پیمودن : پیمانهء بخشش و عطا آشامیدن یا نوشیدن

تارَک : (اسم مصغّر از کلمهء: تار) فرق سر، میان سر آدمی، کلهء سر، قلّه، قسمت اعلای هر چیزی

ثَمانین : ۸۰ و مراد سال ۱۲۸۰ هـ. ‌ق.، سال اظهار امر آشکارای حضرت بهاءالله است در باغ رضوان بیرون شهر بغداد

جَحود : منکر، انکار کننده، منکر با وجود آگاهی.

جَدول : ستیزه گر، منازع،ستیزه جو

جُغد : بوم، بوف،: پرنده ای است که به نحوست و نامبارکی و شومی مشهور است و در جای های خراب و ویرانه لانه و آشیانه می کند. جغد، شب ها برای شکار از لانه بیرون می آید.

جَنِیّه : چیده، چیده شده، تازه چیده شده

جَهول : نادان، بسیار نادان

خَدَّین : دو گونه، دو طرف صورت و چهرهء آدمی، دو عارض (تثنیه) - (مفرد آن: خَدّ و جمع آن خُدود)

خَفْتان یا خِفتان : نوعی از جامه یا جُبّه که روز جنگ می پوشیدند، جامه ای کلفت از ابریشم یا پشم که شمشیر روی آن می لغزیده و اثر نمی کرده است، جامهء سپاهیان ، جوشن

خُلقان ها : خُلقان (مفرد آن: خَلَق) یعنی: کهنه ها، پاره ها، فر سوده ها - خُلقان، در نظم و نثر فارسی به صورت مفرد بکار رفته است.

خُمول : گمنامی، بی نام و نشانی، تنهایی (کنج خُمول: گوشهء تنهایی و عزلت و گمنامی)

دار جنون : به مجاز یعنی: دنیا، جهان خاک

دُهْن : روغن

ذِبح : قربانی

ذُرْوَه یا ذِرْوَه : سر کوه، قلّه، نوک، بالای کوه، اوج، تارک

"ای مرغ روح بر پر از این دام پر بلا پرواز کن به ذروهء ایوان کبریا" (عطار)

ذُکور مَوالید: فرزندان پسر – پسران

رَزیّه : پیش آمد ناگوار - مصیبت و بلای سنگین (جمع آن: رزایا)

رَشح : تراوش، ترشّح، ریزش قطره قطره یا چکه چکه

زلف : در فارسی ، موی سر وگیسو است. امّا زُلْفَین به صیغهء تثنیه از تصرّفات فارسی زبانان است و مُتَعرّب است، به معنی: دو گیسو و شعرا و ادبا آن را نیز به کار برده اند. به سرودهء حافظ:

"زُلْفَین سیاه تو به دلداری عشّاق دادند قراریّ و ببردند قرارم"

(زُلْفِین : حلقه ای است که بر چهار چوب در و صندوق نصب کنند و چفت یا زنجیر را بدان آویزند - و مجازاً: گیسو و زلف معشوق را بدان تشبیه کنند،به گفته حافظ:

"گر دست رسد در خَمِ زُلْفِین تو بازم چون گوی چه سر ها که به چوگان تو بازم") – (" می گوید: اگر باز دستم به سر زلف تو برسد، به برکت موفّقیّت در عشق چنان قدرتی در خود خواهم دید که سرهای مدّعیان را مثل گوی بازیچهء چوگان زلف تو خواهم کرد" – کتاب شرح غزل های حافظ – نوشتهء دکتر حسینعلی هروی – مجلّد دوم – غزل ۳۳۰)

زَیْت : روغن

سنهء تِسع : سال نه و مراد سال ۱۲۶۹ هجری قمری، سال بعثت روحانی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران است

سنهء ستّین : سال ۶۰ و مراد سال ۱۲۶۰ هجری قمری، سال اظهار امر حضرت باب در شیراز است

صَفراء : مجازاً در فارسی: هوی و هوس، سودا، صفرای عشق: هوی و هوس و سودای عشق \_ صفرا شکستن: زایل کردن صفرا (مؤنّث کلمهء أصفر: زرد، زرد رنگ)، مجازاً در فارسی: خشم و غضب-صفراء: مایعی است زرد رنگ مایل به سبزی با مزهء تلخ که از کبد تراود-زردآب- تلخه

طِیب : بوی خوش

عاریه : مصنوعی، ساختگی، دروغی

عبرت : پند، اندرز، نصیحت، پند و اندرز گرفتن، نصیحت گوش کردن

عِذار : رخسار، گونه، عارض

غرس شدن : کاشته شدن

غرس نمودن : کاشتن

غِطاء : پرده، پوشش، (جمع آن: أغْطِیَه)

فَاخْلَعْ نَعْلَیْک : دو کفش ات را در آر (مفرد:نَعل و ج: نِعال)

فیوضات : بخشش ها - الطاف، عطایا (مفرد: فیض)

"فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد " (حافظ)

کار دنیا و آخرت ساختن : حاجت و نیاز دو جهان، این جهان و آن جهان را برآوردن

کهن گردیدن نام : فراموش شدن نام، از یاد رفتن نام

گلبانگ : آواز بلبل، بانگ بلبل، آواز خوش

گُلخن : زباله دان، خاکروبه دان، مَزْبله، جایی که خس و خاشاک در آن ریزند، تون حمام، اجاق گرمابه (گل: اخگر آتش است و خَن: مخفّف خانه است یا خانهء زیر زمین)

" گر گل است اندیشهء تو گلشنی ور بود خاری تو هیمه گُلخنی" (مولوی)(هیمه: هیزم)

لَبَّیْک : گوش بفرمان تو ام، اجابت می کنم ترا، فرمان می برم ترا

لَعل نوشین : لعل: یکی از سنگ های قیمتی است. و لعل سرزمین بدخشان در افغانستان معروف ترین آن است از قدیم الایّام که رنگی سرخ فام و زیبا دارد، و لعل: کنایه از لب معشوق است، و لعل نوشین: لب سرخ فام و شیرین را گویند.

"به بهانهء حدیثی بگشای لعل نوشین به خَراج هر دو عالم گهری فرست ما را" (خاقانی)-(خراج: مالیات – باج)

لَمْعه : روشنی، پرتو، تابش، یک درخشش

مَجدود : بختیار، نیک بخت، بهره مند (جَدّ: بخت، بهره، نصیب)

مُجلّی طور : تجلّی کننده در کوه طور، در این جا مراد: حضرت بهاءالله است

مَحامد : ستایش ها، سپاس ها، ثناها، مدح ها (مفرد: محمّده)

مَحمِل: کجاوه که بر شتر بندند – هودج – بارگیر – آنچه که در آن کسی یا چیزی را حمل کنند – صندوق چوبی رو باز یا دارای سایبان که دو تای آن را در طرفین شتر یا قاطر می بندند و بر آن سوار می شوند – به مجاز آن چه، مطلبی را بدان حمل و تأویل کنند – (ج: مَحامِل) – مَحمِل بستن: بستن کجاوه بر پشت شتر و جز آن – حرکت کردن مسافر کاروان و غیره – به مجاز یعنی: تصوّر نمودن – خیال کردن – تعبیر و تأویل کردن – فرض کردن.

مَخْمود : خاموش، بیهوش، افسرده، پژمرده (خُمود: خاموشی، بیهوشی، افسردگی، پژمردگی)

مَخمور:آن که ازنوشیدن خَمْر،نوشابهء مستی آور یعنی،شراب وغیره مست گردیده، آن که به سبب زایل شدن نشئهء خمر درد سر یافته،خمار آلوده

مَزکوم : به زکام مبتلا شده، سرما خورده

مَستور : پوشیده شده، پوشیده، در پرده، پنهان

مَشموم : مشک، عطر

مُصْحَف : دفتر، کتاب (جمع آن: مَصاحِف)

مَعصور گشتن : فشرده شدن، چلانده شدن

مَفارِق : (مفرد آن مَفرَق و مَفرِق) یعنی: فرق های سر – وسط سرها – تارک سرها

مَغْطوء : پو شیده شده، مستور، پنهان

مقامات معنوی : مراتب و منازل و مراحل و احوال معنوی و روحانی

مُقْتَبَس : اقتباس شده، اخذ شده، گرفته شده

مُقْتَبِس : اقتباس کننده، اخذ کننده، گیرنده

مَقْنوع گشتن : مستور و پوشیده شدن، در پرده شدن

مُمَرّد : صاف

مُنْدَک گشتن : با خاک یکسان شدن، ویران شدن (اِندَکَّ یَنْدَکُّ، اِنْدِکاک : هموار شدن، با خاک یکسان شدن)

مُنْصَعِق : از هوش رفته، مدهوش (اِنْصَعَقَ، یَنْصَعِق اِنْصِعاق : مدهوش شدن، از هوش رفتن)

نار موقَدَه : آتش افروخته، آتش فروزان

"ای نواهای تو نار موقده زد به هر بندم هزار آتشکده"(شیخ بهائی)

نرد محبّت باختن : به عشق و دوستی و محبّت پرداختن

نَعْت : تعریف، توصیف، وصف، ستایش(ج: نُعوت)

نُعوت : وصف ها، تعریف ها، توصیف ها، ستایش ها (مفرد: نَعْت)

نِغَم : آهنگ ها، نواها، آواز ها (مفرد آن: نَغْمه)

نو نو : نو به نو، تازه به تازه، پیاپی، مکرّر

وهّاج : درخشنده - تابنده

هان : کلمه ای است که به جهت تأکید گویند، یعنی: بشتاب و زود باش

هین : کلمه ای است که به جهت تأکید گویند، یعنی: بشتاب و زود باش

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*